

نقدی جامعه‌شناختی بر هویت‌های مرگ‌بار

خدیدجه سفیری*

ایلناز شیرمحمدی**

چکیده

هدف مقاله حاضر ارزیابی نقادانه کتاب هویت‌های مرگ‌بار از منظری جامعه‌شناختی است؛ اثری برخاسته از تجربه زیسته نویسنده فرانسوی لبنانی تبار، امین معلوف، که با هدف تبیین مسئله‌ای بسیار مهم نگاشته شده است: اگر هویت‌ها تحقیر و تهدید به نابودی شوند فاشیسم، سلطه‌طلبی، سرکوب‌گری، و درنهایت «هویت‌های مرگ‌بار» سر برمی‌آورند. از آن‌جا که هویت انسان‌ها متشکل از عناصر متعدد و گاهی متعارض است، نمی‌توان تنها یک تعلق خاص را به آن‌ها نسبت داد، زیرا هویت افراد ترکیبی بوده و هر فرد می‌بایست تمامی تعلقاتش را مطالبه کند. مقصود نویسنده از ترکیبی بودن هویت بیان این نکته است که فرد می‌تواند دو ملیت داشته باشد، از والدینی با دو دین متفاوت حیات یابد، در مرزهای چندین زبان زندگی کند و درعین حال خود را متعلق به تمامی آن‌ها بداند و آن‌ها را نیز از آن خود بداند. در این معنا، کرامت انسان‌ها فارغ از تفاوت‌های هویتی می‌بایست حفظ شود. مهم‌ترین نتایج حاصل از نقد کتاب در بخش صوری شامل حروف‌چینی، تلفظ اشتباه واژگان انگلیسی، و ایرادات دستوری است و در بخش محتوایی توجه‌نکردن نویسنده به عاملیت و فرایند ساخت‌بندی هویت است.

کلیدواژه‌ها: هویت، تعلقات گروهی، جهانی‌سازی، تهدید هویتی، عاملیت، ساخت‌بندی هویت.

* استاد جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا (نویسنده مسئول)، kh.safiri@alzahra.ac.ir

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه الزهرا، shirmohamadi.elnaz@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۴

۱. مقدمه

جست‌وجوی مداوم و بحث‌برانگیز هویت و هم‌چنین ردگیری پارامترهای استاندارد کردن آن، که به‌منظور مشخص کردن نقش افراد در این فرایند صورت می‌گیرد، نشانه‌ی مبدل شدن هویت‌یابی به یک «امر» است؛ امری که در واقع تقاضای جهان امروز از فرد را بیان می‌کند. از بنیادی‌ترین دغدغه‌های ذهنی و عینی بشر، که از تاریخی دیرپا برخوردار بوده است، مسئله «کیستی انسان» است که طی ادوار تکوین، تحول، و تکامل مفاهیمی متنوع و گاه متعارض را در دل «خود» جای داده است. «من کیستم؟» پرسشی است با سابقه طولانی که بحث‌های دنباله‌دار را فرامی‌خواند؛ بحث‌هایی از جنس وابستگی وجود اجتماع به وجود هویت اجتماعی، زیرا بدون وجود چهارچوب‌هایی که تشابه افراد و افتراق آن‌ها را نشان دهد، تصور برقراری تعاملی مستمر و معنادار عبث می‌کند. در سال‌های دهه ۱۹۹۰، مباحث هویتی در میان روشن‌فکران امری وحدت‌بخش محسوب می‌شد، گویا همگان رسالت شرح آن را برعهده داشتند.

هویت درک ما از این واقعیت است که چه کسی هستیم و دیگران چه کسانی هستند و از سوی دیگر، درک دیگران از خودشان و اشخاص دیگر (به‌ویژه ما) به چه صورت است؟ بنابراین، نمی‌توان هویت را امری ذاتی در نظر گرفت، بلکه بیش‌تر در نتیجه توافق و یا عدم توافق شکل می‌گیرد (جنکینز ۱۳۹۴).

از این رو، بحث در خصوص تعلقات هویتی و پی‌آمدهای مرگ‌بار برجسته شدن یک هویت نکته‌ای شایان توجه می‌نماید؛ امری که معلوف بدان پرداخته است. بنابه دیالکتیک درونی - برونی آنچه دیگران در مورد ما در ذهن دارند، به اندازه آن‌چه ما در خصوص خودمان در ذهن داریم حائز اهمیت است. این‌که فقط فرد بر هویت خود بایستد تمام موضوع نیست، بلکه دیگران نیز باید هویت وی را معتبر شمارند. بنابراین، هویت هرگز امری یک‌سویه نخواهد بود. از این رو، ما نه تنها به شناسایی خود مبادرت می‌ورزیم، بلکه سعی در شناخت دیگران داریم و توسط آنان نیز شناخته می‌شویم.

۲. مروری بر ساختار و محتوای اثر

کتاب هویت‌های مرگ‌بار اثری است که امین معلوف، ژورنالیست و نویسنده فرانسوی - لبنانی تبار، در سال ۱۹۹۸ به‌رشته تحریر درآورده است. مرتضی ثاقب‌فر در سال ۱۳۸۲، یعنی

پنج سال پس از انتشار کتاب، آن را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد و انتشارات ققنوس چاپ آن را برعهده گرفت. هفت سال بعد، عبدالحسین نیک‌گهر ترجمه‌ای دیگر از اثر معلوف ارائه داد؛ ترجمه‌ای که هم‌چون ترجمه پیشین از زبان فرانسوی به زبان فارسی صورت گرفت و نشر نی در سال ۱۳۸۹ آن را به چاپ رسانید. هدف مقاله حاضر نقد و بررسی این کتاب براساس ترجمه نیک‌گهر خواهد بود.

معلوف، نویسنده‌ای که در سال ۱۹۷۶ لبنان را به قصد اقامت در فرانسه ترک می‌کند، هرگز نمی‌تواند خاطرات روزهای زندگی در کوهستان‌های لبنان را فراموش کند یا شیرینی لمس سنگ‌های کهن سال فرانسه را از خاطر بزدايد. از این رو، به نوشتن کتابی درخصوص هویت می‌پردازد تا از این ره‌گذر مسائلی را که درطول زندگی با آن مواجه شده است بیان کند؛ مسائلی که به علت دومی‌بودنش دیدگاه هویتی متفاوتی به وی اعطا کرده است. او هویت را تقسیم‌ناپذیر می‌داند. بدین معنا که خود را هم لبنانی می‌داند و هم فرانسوی. هویت هر فرد از عناصر مختلف ساخته شده است و با ترکیبی خاص از شخصی به شخص دیگر متفاوت است. او از این عقیده که در آستانه هزاره سوم هم‌چنان باید تأکید بر هویت خود با نفی هویت‌های دیگران قرین باشد روی‌گردان است و این موضوع که بسیاری از افراد نمی‌توانند تمامی تعلقات هویتیشان را آزادانه برعهده بگیرند وی را می‌آزارد. به همین دلیل دست به نگارش کتابی زده است که هویت‌های تفویضی را مرگ‌بار می‌داند، زیرا هویت‌های تحمیلی منسوب به دین، قوم، نژاد، و زبان پای‌بندی تمام‌وکمال فرد را به خود خواهان‌اند، به نحوی که در هنگام احساس خطر و تهدیدشدن و درپی آن درجهت حفظ خود به هرآنچه غیراخلاقی و غیرانسانی خوانده می‌شود با دیدی مثبت می‌نگرند و ساکنان خویش را به نام پاسداری از «خود» به زیرپاگذاردن اصول مذکور مجاب می‌کنند.

نویسنده در بخش درآمد می‌نویسد که همیشه تمامی تعلقاتش را بی‌کم‌وکاست مطالبه کرده است، گرچه نه در قانون و نه در ذهنیت‌ها حقی برای کسی که بتواند به‌طرزی متعادل و موزون هویت ترکیبی‌اش را برعهده بگیرد پیش‌بینی نشده است. وی این دیدگاه را، که در عمق وجود هرکس تنها یک تعلق خاص وجود دارد که به حساب می‌آید، بینشی خطرناک قلمداد می‌کند، زیرا فرض داشتن هویتی ثابت که هنگام تولد تعیین می‌یابد و لایتغیر خواهد بود، موجب نادیده‌گرفتن دستاوردهای فرد درطول زندگی‌اش خواهد شد؛ دستاوردهایی چون حساسیت ویژه هر فرد، اعتقادات اکتسابی، همانندی‌ها، تفاوت‌ها، و درمجموع مسیر پیموده‌اش درمقام یک انسان تمامی این عناصر به‌حکم ثابت و یگانه‌شمردن هویت پای‌مال

خواهند شد. بدین ترتیب، وی معتقد به هویت ترکیبی است؛ هویتی که حامل تعلقات متعدد است، اما یک‌پارچه و کلی است. هر انسانی تعلقات چندگانه دارد که گاهی با یک‌دیگر در تعارض‌اند و او را به انتخاب‌هایی دشوار وامی‌دارند. برای عده‌ای در نگاه اول چنین حالتی از جنس تقدیر است و آن را می‌پذیرند، اما برای برخی دیگر موضوع پیچیده‌تر بوده و فهم آن به تلاش بیش‌تر نیاز دارد.

انسان‌هایی که در درونشان حامل تعلقات متعارض‌اند، به‌نوعی از خطوط قومیت، دین، سرزمین، زبان، و هر هویت تحمیلی دیگر عبور کرده‌اند و به همین دلیل، در ازبین‌بردن سوءتفاهم‌ها و بسترسازی به‌منظور برقراری گفت‌وگو مصلحانه و مدارا نقشی چشم‌گیر دارند. به‌عبارتی دیگر، چنین کسانی باید به‌مثابه پل‌های ارتباطی میان اجتماعات مختلف و فرهنگ‌های گوناگون نقش میانجی را ایفا کنند و تعلقات چندگانه‌شان را مطالبه کنند. اگر آنان به‌طور مداوم ناگزیر به انتخاب اردوگاه خود و پیوستن به جبهه ایل و تبار، هم‌کیشان، و یا هم‌زبانان شوند، آن‌گاه باید برای عملکرد دنیا‌نگران بود، زیرا از این طریق است که «قتل‌عام‌کنندگان» به‌دست خود ما ساخته می‌شوند.

کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* در چهار بخش تدوین شده است. بخش اول با عنوان «هویت من، تعلق‌های من» توضیح می‌دهد که هویت من بدین معناست که من با هیچ شخص دیگری همانند نیستم، حتی انسان‌های تراریخته نیز به‌سبب لحظه تولدشان کاملاً همانند نخواهند بود. هویت هر شخص از مؤلفه‌هایی متعدد ساخته شده است و به آن‌چه در دفاتر رسمی ثبت شده است محدود نمی‌شود. تعلقات فرد به گروه‌های مختلف مؤلفه‌های هویتی وی را می‌سازند، گرچه هیچ‌یک از تعلق‌ها اولویت مطلق ندارند. بدین معنا که اگر در هر زمان میان مؤلفه‌های هویتی نوعی سلسله‌مراتب باشد، هرآینه این سلسله‌مراتب پایدار نخواهد بود و با زمان تغییر خواهد کرد و در پی آن رفتارها را عمیقاً دگرگون می‌کند. تأکید نویسنده فرانسوی - لبنانی تبار بر این نکته است که اگر تعلق‌های فرد تک‌تک مورد ملاحظه قرار گیرد، مشخص خواهد شد که وی با جمع کثیری از هم‌نوعانش به‌نوعی خویشاوندی دارد، اما اگر همین معیارها به‌صورت کلی و یک‌جا مطرح‌نظر قرار گیرند، فرد از هویت خاص خود برخوردار است که با هیچ شخص دیگر اشتباه نخواهد شد.

اغلب گرایش انسان‌ها به این است که شخص خود را در آن تعلقش که بیش‌تر مورد تهاجم است بازشناسد؛ تهاجمی که اگر فرد یارای مقابله با آن را نداشته باشد، در انتظار انتقام‌جویی به‌سر خواهد برد؛ انتقامی که با سخنان افراطی رهبران اجتماعات سرخورده کلید می‌خورد و رهایی و رستگاری دلیل موجه جنایات و نسل‌کشی‌ها می‌شود.

به عبارتی روشن‌تر، هویت با منعکس کردن یک آرزوی برحق شروع می‌شود و ناگهان به ابزار جنگ مبدل می‌شود، زیرا همیشه تنها چیزی که مورد توجه قرار می‌گیرد دیدگاه «ما» خواهد بود.

در بخش دوم، با عنوان «وقتی که تجدد از نزد دیگری می‌آید»، نویسنده به چگونگی شکل‌گیری هویت‌های رادیکال و برجسته‌شدن آن‌ها می‌پردازد. قرن بیستم به ما آموخته است که هیچ آموزه‌ای من‌حیث خودش لزوماً آزادی‌بخش نیست، همه آن‌ها می‌توانند بلغزند، همه آن‌ها فسادپذیرند و همه آن‌ها دستشان به خون آلوده است. هیچ‌کس انحصار تعصب را ندارد و برعکس، هیچ‌کس هم انحصار بشردوستی را ندارد. از این‌رو، استقرار جامعه‌ای که به آزادی‌ها احترام بگذارد به تدریج، به صورتی ناقص و در نگاه به کل تاریخ، با تأخیر بسیار تحقق یافته است.

وقتی تجدد نشان از «دیگری» دارد، مشاهده این پدیده که برخی از اشخاص پرچم بنیادگرایی را برای تأکید بر تفاوت‌هایشان به اهتزاز درآورند دور از ذهن نخواهد بود، زیرا تجددپذیری همواره با ازدست‌دادن بخشی از هویتشان احساس شده است. حتی زمانی هم که تجدد شور و اشتیاقی برمی‌انگیزد، هرگز خالی از تلخ‌کامی‌ها و احساس تحقیر و انکار نبوده است. بدین ترتیب، انبوه ناکامی‌ها هویت‌های مرگ‌بار را پرورش می‌دهند. در چنین شرایطی است که فرد احساس می‌کند در دنیایی به سر می‌برد که به دیگران تعلق دارد و از قوانین وضع‌شده دیگران تبعیت می‌کند؛ دنیایی که در آن خود را هم چون یک بیگانه، مزاحم یا یک پاریا احساس می‌کند؛ احساس ازدست‌دادن همه چیز جز انتقام. بدین ترتیب، رادیکالیسم دینی انتخاب خودجوش، انتخاب طبیعی و یا انتخاب فوری مسلمانان نبوده است، بلکه راه سنت‌گرایی به طرز متناقض در حال‌وهوای زمانه جای دارد.

در بخش سوم، با عنوان «عصر قبیله‌های جهانی»، معلوف از جهانی‌سازی می‌گوید که پدیده‌ای که در آن به هم آمیختگی جهانی تصاویر و ایده‌ها شدیدتر می‌شود و ظاهراً هیچ‌کس هم یارای مهار کردن آن را ندارد. از دیدگاه تاریخ تمدن‌ها، جهانی‌سازی پدیده‌ای است که در کوتاه‌مدت شناخت‌هایمان، ادراک‌هایمان، و رفتارهایمان را تغییر خواهد داد، هم‌چنین تغییر عمیق بیش‌مان درباره خودمان، تعلق‌هایمان، و رفتارهایمان هم احتمال می‌رود. از این‌رو، تمام آنچه جوامع انسانی طی قرون متمادی برای نشان‌دادن تفاوت‌هایشان برای ترسیم مرزها میان خودشان و دیگران رقم زده‌اند، در راستای کاهش این تفاوت‌ها و پاک‌کردن این مرزها زیر فشار قرار می‌گیرند.

دوره‌ای که در آن به سر می‌بریم با نشانه‌های مضاعف هماهنگی و ناهماهنگی شناخته می‌شود. انسان‌ها هرگز تا این حد شناخت‌های مشترک، مرجع‌های مشترک، و هم‌چنین تصاویر، گفتار، و ابزارهای مشترک نداشته‌اند، اما با وجود تمامی این اشتراک‌ها، همه خواهان این‌اند که تفاوتشان را با دیگری به رخ بکشند. جهانی‌سازی شتابان در واکنش باعث تقویت نیاز هویت می‌شود و اضطراب وجودی ناشی از تغییرات آن‌چنان سریع نیاز به معنویت را تقویت می‌کند. یک گروه انسانی هر اسان از تغییر در ارزش‌ها و در نمادهای سنتی قدیمی پناهگاهی جست‌وجو می‌کند. اجتماعات مؤمنان در واقع چونان قبیله‌های جهانی عرض وجود می‌کنند؛ «قبیله» به علت چگالی وجودیشان و «جهانی» چون‌که آن‌ها به‌چابکی از مرزها عبور می‌کنند.

در نیاز به معنویت دو آرزوی عمیق نهفته است: آرزوی یک جهان‌بینی که هستی و رنج‌هایمان را اعتلا بخشیده و به زندگی و به مرگ، ولو ابهام‌آمیز، معنا دهد و نیازی که هر انسان احساس کند به اجتماعی تعلق دارد که او را می‌پذیرد، به رسمیت می‌شناسد و در آن به یک اشاره فهمیده می‌شود، چراکه هر انسان امانت‌دار دو میراث است؛ یکی «عمودی» که از اجداد، سنت‌های ملی، و از اجتماع دینی‌اش به ارث برده است و دیگری «افقی» که از عصر خودش و از معاصرانش به او رسیده است و از نظر نویسنده این میراث اخیر است که نقشی تعیین‌کننده دارد. باین‌وصف، این واقعیت در ادراکمان از خود بازتابی ندارد. آن‌چه از خود مطالبه می‌شود میراث «عمودی» است، نه «افقی».

مفهوم هویت، به‌صورتی که در روزگار کنونی معرفی می‌شود، بیان‌گر دو موضوع است: از یک‌طرف، آن‌چه در واقعیت هستیم و آن‌چه تحت‌تأثیر جهانی‌سازی فرهنگی می‌شویم، یعنی انسان‌هایی که تاروپود هستیشان با نخ‌های رنگارنگ فرهنگ‌های اجتماع وسیع معاصرانشان بافته شده است و در مرجع‌های اصلی، در رفتارهای اصلی، و در باورهای اصلی با آنان مشارکت دارند و از طرف دیگر، آن‌چه فکر می‌کنیم هستیم، آن‌چه ادعا می‌کنیم هستیم، یعنی تأکید بر این‌که عضو این اجتماع و نه آن اجتماع دیگر، پیرو این ایمان و نه آن ایمان دیگر هستیم. در این میان، میان آن‌چه هستیم و آن‌چه فکر می‌کنیم هستیم شکافی عمیق است. در واقع، افراد با خشم بسیار بر تفاوت‌هایشان تأکید می‌کنند، درست به این علت که کم‌تر و کم‌تر متفاوت‌اند.

جهانی‌سازی افراد را با یک حرکت به‌سوی دو واقعیت متضاد می‌کشاند: عام‌گرایی و همانندسازی. اصل بدیهی عام‌گرایی پذیرش وجود حقوق ذاتی کرامت شخص انسان است که هیچ‌کس نباید آن را در حق هم‌نوعانش به‌علت دینشان، رنگ پوستشان، ملیتشان،

جنسشان، یا به هر علت دیگر انکار کند. به موازات تلاش برای عام‌گرایی ارزش‌ها، ضروری است که علیه همانندسازی فقیرکننده، برتری‌جویی ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی یا رسانه‌ای، هماهنگ‌سازی تحمیق‌کننده، و علیه هرآنچه کثرت بیان هنری و زبانی و فکری را دهن‌بند می‌زند و هم‌چنین علیه هرآنچه در راستای ایجاد دنیایی تک‌صدایی و بچگانه گام برمی‌دارد مبارزه‌ای همه‌جانبه صورت گیرد؛ مبارزه‌ای برای دفاع از برخی رویه‌ها و سنت‌های فرهنگی اما نبردی هوشمندانه، سخت‌گیر، گزینشی، بدون ترس مفرط، و پیوسته باز به روی آینده، زیرا فوران ایده‌ها در عصر جهانی‌سازی، بیش از آن‌که عامل کثرت فرهنگی باشد، به کمک چند قانون فریبنده زمینه‌ساز یک‌شکلی و همانندگردی است. فوران کنونی جهانی‌سازی، به جای غنی‌سازی فرهنگی، به جای تکثیر راه‌های بیان، به جای تنوع‌بخشیدن به افکار و عقاید، به طرز متناقض نتایج معکوس به‌بار می‌آورد و به فقیرسازی فرهنگی و انزوای طلبی منتهی می‌شود. سلطه‌طلبی فرهنگی و برتری‌جویی حامل دو خطر عمده است: یکی از بین رفتن تدریجی زبان‌ها و سنت‌ها و فرهنگ‌ها، و دیگری صورت‌گرفتن رفتار هرچه رادیکال‌تر از سوی حاملان فرهنگ‌های تهدیدشده.

نویسنده فرانسوی - لبنانی تبار در بخش چهارم کتاب، با عنوان «رام‌کردن پلنگ»، بر این مسئله متمرکز می‌شود که چگونه جهانی‌سازی رفتارهای هویتی را مرگ‌بار می‌کند و چگونه می‌تواند روزی آن‌ها را کم‌تر مرگ‌بار کند. از این رو، به اصل مهم «دوجانبگی» رجوع می‌کند، بدین معنا که امروزه هر انسانی لزوماً باید عناصری بی‌شمار را بپذیرد که از فرهنگ‌های نیرومند آمده‌اند. با وجود این امر، مهم است هر فردی مشاهده کند که برخی از عناصر فرهنگی خودش نیز در همه قاره‌ها پذیرفته شده و جزئی از میراث جهانی و مشترک بشریت به‌شمار می‌آید، زیرا هویت قبل از هر چیز امری مربوط به نمادها و حتی نموده‌هاست.

در عصر کنونی، همه خود را اندکی در اقلیت و اندکی در تبعید می‌بینند، زیرا همه اجتماعات و فرهنگ‌ها احساس می‌کنند که با قوی‌تر از خودشان سنجیده می‌شوند و دیگر نمی‌توانند میراثشان را دست‌نخورده حفظ کنند. دارندگان فرهنگ‌های پیرامونی با تلخ‌کامی و منفعلانه‌تن به تمکین می‌دهند و برای برون‌رفت از این وضع راهی جز خشونت انتحاری نمی‌یابند. غافل از این‌که دنیای امروز به افرادی که خواهان حفاظت از فرهنگ‌های تهدیدشده‌اند وسیله دفاعی عرضه کرده است. وسایل ارتباطی جدید به تمامی افراد در سراسر دنیا، که حامل سنت‌های فرهنگی مختلف‌اند، امکان می‌دهد که در تدارک آن‌چه فردا فرهنگ مشترک‌مان خواهد شد مشارکت داشته باشند.

نبرد برای حفظ گوناگونی فرهنگی زمانی به پیروزی خواهد رسید که ما از لحاظ فکری، عاطفی، و مادی آمادگی بسیج شدن به نفع یک زبان در معرض تهدید و انقراض را داشته باشیم. هر انسان به یک زبان هویتی نیازمند است و تنها چیزی که در این سطح اهمیت دارد احساس تعلق است، زیرا هر فرد به این وابستگی هویتی نیرومند و اطمینان‌بخش نیاز دارد. بنابراین، چیزی خطرناک‌تر از پاره کردن رشته‌ای نیست که انسان را به زبانش متصل می‌کند. برای آن که یک شخص در دنیای امروز احساس آسودگی کند، نباید مجبور باشد برای ورود به آن زبان هویتی‌اش را ترک کند. هیچ‌کس نباید هر بار که کتابی را باز می‌کند، وارد بحث می‌شود، یا می‌اندیشد از لحاظ ذهنی احساس غربت کند. هر کس باید قادر باشد مدرنیته را از آن خود کند، نه این که پیوسته احساس کند که آن را از دیگران وام می‌گیرد.

برای افرادی که می‌خواهند پیشرفت‌های چشم‌گیر ارتباطات را در همه سطوح به فرصتی برای غنی‌تر شدن فرهنگی تبدیل کنند که دیگر تهدیدی برای فقیرتر شدن و اشاعه بدگمانی و آشفتگی‌های ذهنی نباشد، تنها راه ممکن اقدام داوطلبانه است که گوناگونی زبانی را تقویت می‌کند و از آن بر مبنای ایده‌ای ساده یک رویه رفتاری می‌سازد. امروزه، هر شخص به دانستن سه زبان نیاز مبرم دارد؛ اول زبان مادری‌اش و سوم زبان انگلیسی. میان این دو زبان، به دل‌خواه به یادگیری زبان دوم باید مبادرت کرد و این زبان، اغلب اما نه همیشه، می‌تواند یک زبان اروپایی باشد.

میل هویت نباید سرکوب یا پروار شود، بلکه باید با آرامش آن را بررسی کرد و فهمید. از این لحاظ، هویت شبیه پلنگ است که اگر آزار ببیند، می‌کشد و اگر هم به حال خودش رها شود، باز هم می‌کشد. بدترین حالت این است که پس از مجروح کردن آن را در طبیعت رها کرد. بدین ترتیب، دولت‌هایی که با زور عرصه زندگی دموکراتیک را تنگ می‌کنند، در واقع، بستر مساعدی برای تقویت تعلق‌های سنتی فراهم می‌کنند. زمانی که بدگمانی در جامعه‌ای فراگیر شود، آخرین هم‌بستگی‌های حفظ «خود» ریشه‌دارترین نوع هم‌بستگی است و وقتی که از آزادی‌های سیاسی، سندیکایی، یا آکادمیک جلوگیری شود، اماکن مذهبی تنها مکان‌هایی می‌شوند که می‌توان آن‌جا دور هم جمع شد، بحث کرد و در برابر ناملايمات خود را متحد احساس کرد. اگر در صدد کاهش نابرابری‌ها، بی‌عدالتی‌ها، تنش‌های نژادی، دینی، و سایر تنش‌ها هستیم، تنها هدف معقول این است که با هر شهروند، گذشته از تمامی تعلق‌هایش، در مقام یک شهروند تمام‌عیار رفتار شود.

۳. نقد اثر

در نقد اثر حاضر، تلاش بر این است که ابعاد صوری و محتوایی کتاب مورد بررسی و بازبینی قرار گیرد.

۱.۳ ابعاد صوری

نقطه قوت این اثر، از لحاظ بُعد صوری، عنوان و طرح جلد آن است. «هویت‌های مرگ‌بار» عنوانی است که به‌وضوح کل مبحث مورد نظر نویسنده را بیان می‌کند، اگر به هویت‌های تفویضی بی‌اعتنایی شود و در معرض تهدید نابودی باشند، مرگ افراد را رقم خواهند زد، زیرا حاملان چنین هویت‌هایی در صدد حفظ هویت خود برخوانند آمد و تحت‌عنوان محافظت از تعلقات و اعتقاداتشان دست به جنایت‌های بی‌شمار خواهند زد.

در کنار عنوان شیوای اثر، طرح جلد نیز تصویری از خون ارائه می‌دهد. پاشیده شدن خون بر صفحه‌ای سفید نشان از بی‌اعتنایی به کرامت سپید انسان است؛ کرامتی که می‌بایست گذشته از رنگ پوست، نژاد، دین، و زبان تکریم شود. افسوس که تعصب و جهل و پافشاری بر برتری هویتی، نژادپرستی، و سلطه‌طلبی چنین صفحه سپیدی را خونین خواهد کرد.

اساسی‌ترین نقطه ضعف صوری کتاب حروف چینی بسیار ضعیف آن است: عدم نوشتن حرف وصل «که» (ص ۳۶)، حرف «به» (ص ۴۲)، حرف مفعولی «را» (ص ۶۱)، فعل «است» (ص ۶۶)، حرف «از» (ص ۸۷)، حرف «تر» در صفت تفضیلی سریع‌تر (ص ۱۰۳)، حرف معرفه‌ساز «ی» (ص ۱۱۶)، حرف «س» در انگلوساکسن (ص ۱۲۵، ۱۳۸)، حرف «ی» در انسان‌های (ص ۱۵۳)، حرف وصل «که» (ص ۱۷۸)، و حرف نسبت «یی» در ایتالیایی (ص ۱۷۸). نوشتن حرف «بر» به جای «به» (ص ۸۷)، واژه «افکار» به جای «انکار» (ص ۹۲)، حرف «به» به جای «بر» (ص ۱۱۲)، واژه «یکی شکلی» به جای «یک شکلی» (ص ۱۲۷)، واژه «بیش» به جای «پیش» در بیش از پیش (ص ۱۴۵)، واژه «رسال» به جای «رسالت» (ص ۱۴۷)، واژه «زیان» به جای «زبان» (ص ۱۵۴)، و حروف «و که» به جای یک واژه تضادساز مانند «اما» یا «لیکن» (ص ۱۸۰). نوشتن بدون نیاز حرف «در» (ص ۹۴)، ضمیر «این» (ص ۱۰۱)، تک‌واژ «یی» (ص ۱۰۱)، واژه «هم‌چنین» (ص ۱۰۲)، واژه «چون» (ص ۱۵۲)، حرف وصل «که» (ص ۱۵۴، ۱۵۸)، حرف «برای» (ص ۱۵۸)، حرف مفعولی «را» (ص ۱۵۸)، حرف «در» (ص ۱۶۱)، حرف «ی» (ص ۱۶۵)، و واژه «تا ناپدید» (ص ۱۶۵). تکرار عبارت «بدون هیچ» (ص ۱۲۰).

نقطه‌ضعف صوری دوم مربوط به نگارش اشتباه واژگان انگلیسی به فارسی است: نوشتن اسم «فاست فود» به جای «فست فود» (ص ۸۶، ۱۲۱)، اسم «مستر هاید» به جای «مستر هاید» (ص ۳۶)، اسم «مایکروسافت» به جای «مایکروسافت» (ص ۸۶)، صفت «نگاتیف» به جای «نگاتیو» (ص ۱۳۶)، اسم «فالکنر» به جای «فاکتر» (ص ۱۵۴)، اسم «استرن‌برگ» به جای «سترن‌برگ» (ص ۱۵۴)، و اسم «ایلند» به جای «آی لند» (ص ۱۷۰).
 سومین نقطه‌ضعف صوری کتاب مربوط به اشتباهات دستوری است: آوردن واژه «دیگر» بدون هیچ اسمی به جای عبارت «دیگر تعلقات» (ص ۳۶)، نوشتن واژه «فرد» در ترکیب اسم و صفت «افراد ناشناس» (ص ۴۸)، نوشتن فعل «می‌شود» (ص ۵۰)، فعل «است» (ص ۶۶)، فعل «تا رسیدن به» (ص ۸۷)، نوشتن عبارت عامیانه «بی‌خیال شدن» در متن رسمی (ص ۸۷)، نوشتن واژه «هیجدهم» به جای «هجدهم» (ص ۸۷)، آوردن واژه «میان» برای بیش از دو نفر به جای واژه «بین» (ص ۸۷)، جابه‌جایی صفت و موصوف در عبارت وصفی «جنگ تریاک نفرت‌انگیز» به جای «جنگ نفرت‌انگیز تریاک» (ص ۹۱)، ترجمه تحت‌اللفظی عبارت «کم‌تر جوانان» که دریافت منظور را مخدوش کرده است، زیرا به بافت متن توجه نشده که آیا منظور نوجوانان است یا افراد میان‌سال (ص ۹۴)، آوردن اسم «تناقض‌نما» به جای صفت «متناقض» در عبارت قیدی «به‌طرزی تناقض‌نما» (ص ۹۶)، آوردن واژه شرطی «اگر» به جای عبارت «صحیح است که»، زمانی که جمله بعداً تضاد را بیان می‌کند (ص ۱۰۰).

در مجموع، کتاب هویت‌های مرگ‌بار اثری است که درعین رسایی و سادگی که فهم مطالب را تسهیل کرده است، از محتوایی پرمایه برخوردار است؛ ویژگی‌ای که به‌مدد ترجمه روان و شیوای اثر حاصل شده است.

۲.۳ ابعاد محتوایی

ابعاد محتوایی شامل دو بعد اعتبار علمی منابع و نظم منطقی مطالب است. کتاب معلوف فاقد ارجاعات علمی و حتی منابع است. نویسنده فقط به ذکر دیدگاه و مشاهدات خود پرداخته است بدون این‌که به نظریه‌های جامعه‌شناختی یا روان‌شناسی اجتماعی رجوع کرده و سخن خود را مستند کند. از این‌رو، اعتماد به چنین مطالبی از لحاظ علمی با مشکل مواجه می‌شود. نبود فهرست منابع و مآخذ در پایان کتاب اساسی‌ترین نقطه‌ضعف آن به‌شمار می‌رود، به‌نحوی که اعتبار علمی و آکادمیک کتاب زیر سؤال می‌رود. تنها موردی که نویسنده به یک

فرد ارجاع می‌دهد در صفحه ۱۰۳ آورده شده است که حتی نام اثر را نیز ذکر نکرده و فقط به بیان نام تاریخ‌شناس انگلیسی، آرنولد توین بی، که در سال ۱۹۳۷ اثری نگاشته است و در آن مسیر تاریخی بشریت را به سه مرحله پی‌درپی تقسیم کرده، بسنده کرده است.

سیر مطالب از نظمی منطقی برخوردار است، به‌نحوی که خواننده در فهم ایده‌ها با هیچ‌گونه ابهامی مواجه نمی‌شود. نویسنده گام‌به‌گام به بیان افکار خود و مشاهداتش می‌پردازد، گزافه‌گویی ندارد، در جریان وقایع هر بخش به‌روشنی اهداف خود را بیان کرده و با بیان صریح منظور خود از کج‌فهمی ممانعت می‌کند، به‌نحوی که خواننده در پایان هر بخش به‌وضوح نکاتی را که نویسنده درصدد شرح و تبیین آن‌ها بوده دریافت می‌کند.

کتاب *هویت‌های مرگ‌بار*، اثری برخاسته از تجربه زیسته نویسنده، حاوی اطمینانی است که به‌سهولت در دست‌رس خواننده قرار می‌گیرد، اطمینان به یک کنش و نه فقط یک سخن. معلوف که خود عهده‌دار حداقل دو هویت ملی است و همیشه تمامی تعلق‌هایش را مطالبه کرده است، به‌طور عینی، شاهد تمایزات هویتی و دید بسته و محدود افرادی بوده است که هویت را متشکل از فقط «یک عنصر» می‌بینند و هم‌چنین جنایت‌هایی که برخاسته از تمایل به حفظ «خود» و نشان‌دادن تفاوت با سایر هویت‌هاست، تجربه‌ای که وی را بر آن داشته تا از خطرهای مرگ‌بار بودن هویت‌های تک‌بعدی در هنگام تهدید آن‌ها بنویسد؛ نوشته‌ای رسا، صریح، پرمحتوا، و به‌دور از غرض‌ورزی و جانب‌داری که برای جوامع در حال گذار از جمله ایران کتابی حائز اهمیت است، زیرا در طول دوره گذر از سنت به تجدد، افراد با مصائبی روبه‌رو می‌شوند که موجبات سرگردانی و گاه خشم ایشان را فراهم می‌کند؛ *هویت‌های مرگ‌بار*، با دیدی جامع و نکته‌سنج، مسائل هویتی را بررسی می‌کند و راه برون‌رفت از خشم ساکنان هویت‌های تهدیدشده را عرضه می‌کند؛ راهی منطقی که به خردپروری، کنارگذاشتن تمایلات فاشیستی، و ارتقای اخلاقیات و اصول انسانیت نیاز دارد؛ راهی دشوار اما شیرین که به مساعدت جمعی و فردی جهانیان نیازمند است.

درخصوص محتوای کتاب، ذکر یک نکته متناقض ضروری است؛ چرا نویسنده بر هویت بیش از ساخت‌بندی هویت تمرکز کرده است؟ آن‌چه از خواندن سطور معلوف به‌دست می‌آید تأکید وی بر هویت‌های تفویضی چون دین، نژاد، قومیت، و زبان است. گویی آن‌چه با تولد به فرد الصاق می‌شود تمامی آن چیزی است که وی از به‌دنیا آمدن و زیستن می‌خواهد! واضح است که هویت تفویضی هویت پایه محسوب می‌شود و به‌اعتقاد لاکلائو، «باید کشف شده و موردشناسایی قرار گیرد، زیرا هویت بر وجود ذات آغازینی که شخص را تعریف می‌کند دلالت دارد» (1994: 61). پس، نمی‌توان منکر اهمیت آن شد.

با وجود این امر، آنچه در قرن بیستم عمیقاً به زیر سؤال رفت اعتقاد به هویتی جوهری یا خودبنیاد است که زاینده جبر تولد یا موجیت تجربه حیات درونی است. تأکید نویسنده بر هویت تفویضی نشان از قدرت آن در ذهن و فکر اوست؛ ذهن نویسنده‌ای متولد دهه ۱۹۴۰ م، اما دیدگاه امروز متفاوت از بیست سال گذشته است. براساس پژوهشی که سفیری و شیرمحمدی (۱۳۹۷) انجام داده‌اند، در میان دو نسل متولد دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ ش، هویت تفویضی جایگاه چشم‌گیری ندارد. به عبارتی روشن‌تر، مشارکت‌کنندگان در این پژوهش بر ساخت‌بندی هویت تأکید دارند و آنچه را خود در آن دخیل نباشند، جزو هویت به‌شمار نمی‌آورند. تعیین یا ساخت‌بندی هویت همواره از هویت فاصله می‌گیرد و آن را پروبلماتیک می‌کند. به عبارتی دیگر، تعیین هویت همواره کارش را برحسب مناسبات انجام می‌دهد (Fuss 0995: 23)، زیرا فرایندی است که طی آن هویت ساخت‌بندی می‌شود و بر مفهوم کلی کمبود ریشه‌ای مأخوذ از آرای فروید مبتنی است. تأکید و تمرکز بر هویت‌های تفویضی به هویت‌های مرگ‌بار منجر می‌شود؛ مسئله‌ای که معلوف درصدد شرح و تبیین آن برآمده و خواستار دوری‌جستن از آن‌هاست، اما پررنگ‌بودن این هویت‌ها در جای‌جای مباحث کتاب حاوی یک نکته متناقض است؛ چنین تأکیدی می‌تواند زمینه‌ساز بازتولید نیاز به هویت‌های تفویضی شود؛ امری که براساس تمامی نکات منفی و خون‌باری که مؤلف در پی تبیین آن‌هاست متناسب با دنیای کنونی نخواهد بود.

معلوف در بخش اول از تعلق‌های گروهی می‌گوید؛ تعلق‌هایی که عناصر سازنده

هویت‌ها هستند:

‘خود’ در یک فرایند اجتماعی مبتنی بر مبادله ارتباطی پدید می‌آید، گروه‌های مختلف و در مجموع جامعه در روان فرد جنبه‌ای درونی می‌یابند و از طریق عمل متقابل که افراد مختلف را در یک کل ارگانیک ترکیب می‌کند به بخشی از خود فرد مبدل می‌شوند. فرد با منطق گروه‌ها، ساختارها، و نهادها منطبق شده و سپس منطق مذکور را در کنش خود انعکاس می‌دهد (کوزر ۱۳۸۶: ۸۴).

با وجود این امر، جامعه‌پذیری فرایندی تک‌بعدی نیست، بلکه از طریق فراهم‌آوردن امکان تغییر و تطبیق اطلاعات موجب شکوفایی اندیشه کنش‌گر می‌شود. فرد به صورت توأمان تحت تأثیر انگیزه‌های درونی و برونی قرار دارد، اما به طرز کورکورانه از آن‌ها پیروی نمی‌کند، بلکه در «ابتدا با خود خویشتن مشورت کرده و سپس وارد کنش می‌شود. ساخت کنش از طریق مکالمه ایماها و مکالمه با خویشتن صورت می‌گیرد که نقش‌پذیری و ایفای نقش از الزامات آن محسوب می‌گردد» (حاجیان ۱۳۸۸: ۲۱۱). از این روست:

نباید هویت را به تعلق‌های گروهی و ساختاری فروکاست، زیرا در این صورت عاملیت مورد غفلت قرار گرفته است. باید برای سوژه و سوژکتیویته جایگاهی بسیار مهم در نظر گرفت، زیرا در دنیای امروز این سوژه‌ها هستند که هویت خود را می‌سازند، سوژه‌هایی که داشتن اختیار را مهم و ضروری دانسته و هم‌چون گذشته اسیر هویت‌های تفویضی نمی‌شوند (سفیری و شیرمحمدی ۱۳۹۷).

تکثر هویتی در پی جهانی‌شدن رخ می‌نماید؛ جهانی‌شدنی که در همانندشدن الگوهای رفتاری متبلور شده و در زمینه‌های متعدد جلوه‌گر می‌شود: هویت ملی، هویت قومی، و هویت دینی. جهانی‌شدن سرسپردگی‌های مدنی و ملی را از بین می‌برد، اما خود از روابط فراملی مایه می‌گیرد. چنین روابطی متضمن هم‌بستگی‌هایی گوناگون‌اند که دربرگیرنده هویت‌های جانشین‌اند. بدین صورت است که نیروهای معترض علیه نظم نوین جهانی‌ای می‌شورند که از تسلط بر پیچیدگی‌های آن ناتوان‌اند و حس ناکامی و رنجش به آن‌ها دست می‌دهد. «به‌یمن این شور هموارکننده و تعادل‌بخش، پدیده معکوس بازگشت به قبیله رخ می‌نماید» (شایگان ۱۳۹۶: ۶۴). جهانی‌شدن به‌جای نزدیک‌کردن ملل به یک‌دیگر آن‌ها را از هم دور می‌کند. این جریان تمایزات قبیله‌ای را از میان نخواهد برد و دیدگاه‌های متفاوت را به یک‌دیگر نزدیک نخواهد کرد، بلکه خطر تشدیدکردن واکنش‌های هویت‌طلبانه را در بر دارد. این واکنش‌ها از جانب افرادی صورت می‌گیرد که جهانی‌شدن را توطئه می‌دانند. از یک سو، تکنیک‌های مدرن ارتباطی بسیار پرهزینه و پیچیده‌اند، به‌نحوی که کشورهای پیرامونی به ابداع چنین تکنیک‌هایی قادر نیستند و از سوی دیگر، اکثر جنبه‌های علم فراگیر کامپیوتر و دیجیتال از آن آمریکاست. از این رو، دهکده جهانی مارشال مک لوهان براساس الگوی غربی شکل خواهد گرفت؛ الگویی که همه جهان را به پیروی از خود فرامی‌خواند. طی چنین روندی هرچه یک سرزمین، یک قوم، یک دین، یا یک زبان بیش‌تر مورد تهاجم قرار گیرد، آن فرهنگ بیش‌تر در انزوا فرورفته و بیش‌تر نیز درصدد حفاظت از هویت در معرض خطر خود برمی‌آید. بدین معنا که از یک سو به‌صورت هرچه تمام‌تر به سنت‌ها و رسوم خود باز می‌گردد و سودای رجعت کامل به اعتقادات فرهنگی خاص خود را در سر می‌پراند و از دیگر سو، خواهان گسترش فرهنگ خود خواهد شد. از این رو، درصدد تحمیل عقایدش به دیگران برآمده و با «غیرخودی‌ها» وارد جنگ می‌شود، بدین امید که بتواند هویت خود را از خطر نابودی برهاند؛ امیدی که موجبات زایش رادیکالیسم، فاشیسم، خودمحوری، خودپروری، و مبارزه‌های به‌دور از خرد را فراهم کرده و درنهایت «هویت‌های مرگ‌بار» را رقم خواهد زد.

در بخش چهارم از کتاب، معلوف از یادگیری سه زبان سخن گفته است. اول زبان مادری، سوم زبان انگلیسی در مقام زبان بین‌المللی، و دوم یک زبان انتخابی که غالباً می‌تواند اروپایی باشد. در این جا، نویسنده نمی‌تواند از واقعیت جهانی شدن و چیرگی فرهنگ اروپا بگریزد و تناقضی دیگر آشکار می‌شود. جلوه بارز جهانی‌سازی فرهنگی را می‌توان در گسترش زبان انگلیسی در سراسر جهان و نیز در برنامه‌های تلویزیونی و فیلم‌هایی دید که محصول غرب بوده و گاهی توجه صدها میلیون بیننده در کشورهای مختلف را به خود جلب می‌کنند. این برنامه‌ها موفقیت را از آن افرادی می‌دانند که به زبان‌های غربی مسلط باشند؛ زبان‌هایی که متون ادبی و فلسفی و علمی معتبر را عرضه می‌کنند. چنین دیدگاهی با تکرار مداوم در جوامع مختلف درونی می‌شود. از این رو، افراد وقت خود را صرف یادگیری زبانی نخواهند کرد که کارآیی نداشته باشد و نتواند ایشان را در رسیدن به اهدافشان یاری رساند، هر چند آن زبان در معرض تهدید و انقراض قرار گرفته باشد. در همین راستا، مجدداً در بخش چهارم بیان می‌شود که «جهت پیش‌گیری از مرگ‌بار شدن جهانی‌سازی لازم است هر فرد مشاهده کند که بخشی از عناصر فرهنگ وی در نقاط مختلف کره زمین مورد استقبال و به‌کارگیری قرار گرفته است»؛ سخنی اتویایی که با تمایلات عصر کنونی سازگار نیست، زیرا در دنیایی بس پرآشوب، که وسایل ارتباط جمعی و تکنولوژی بر سرعت هرچه بیش‌تر زندگی می‌افزایند، تعداد کمی از افراد جذب فرهنگ‌های اقلیتی و دورافتاده می‌شوند و جهت آشنایی با فرهنگ ایشان و یادگیری زبان و به‌کارگیری آن، بار هزینه‌های مالی و زمانی را به‌دوش خواهند کشید، زیرا افراد کسب موفقیت را خواهان‌اند؛ موفقیتی که بنابه حکم جهانی‌شدن در پی هم‌رنگ‌شدن با غرب به‌دست خواهد آمد؛ هم‌رنگ‌شدنی که ارمغان آن چندگانگی هویتی خواهد بود.

در بخش اول، نویسنده از گوناگونی و تعدد مؤلفه‌های هویتی می‌گوید و منظور از آن تنوع در منابع هویت‌ساز سستی است؛ هویت‌هایی که اولویت‌بندی آن‌ها همیشه به یک صورت خاص و ثابت نخواهد بود. شلدن استرایکر پراگماتیست گوناگونی هویتی را در نقش‌های متعددی می‌بیند که فرد در زندگی روزمره برعهده می‌گیرد.

در میان هویت‌های متکثری که کنش‌گر در تعامل با ساختارهای اجتماعی برمی‌سازد نوعی «سلسله‌مراتب برجستگی» حکم فرماست، یعنی زمانی که کنش‌گر در صدد ایجاد توازن میان نقش‌های متعدد ساختاری خود و تفسیر رفتار نقشی دیگران است، هویت متناسب را با توجه به موقعیت و نقشی که در آن قرار دارد فرامی‌خواند و اگر هویت موردنظر با ارزش‌های فرهنگی، هنجارها، منطق نهادها، و در مجموع با قوانین جامعه

هم‌خوانی داشته باشد، مورد تأیید قرار می‌گیرد، تعلق پاداش در پی داشته و طبیعتاً بیش‌تر فراخوانده می‌شود. از این‌رو، چنین هویتی در سلسله‌مراتب مذکور از جایگاهی بالاتر برخوردار می‌گردد (ترنر ۱۳۹۳: ۴۱۰ - ۴۱۵).

اما در عصر کنونی، ترویج هویت غربی به یکی از عوامل تهدیدکننده هویت سرزمین‌های مختلف تبدیل شده است. از آن‌جاکه مذهب در سرخوردگی یا تقویت هویت نقشی تعیین‌کننده دارد، می‌تواند در جنبش‌های اجتماعی نقشی به‌سزا ایفا کند. در واقع، ترور و خشونت اساساً با هویت‌ها سروکار دارند، نه با تفاوت‌ها. در این معنا، جنبش‌های اسلامی رادیکال واکنشی در برابر مونولوگ غرب به‌شمار می‌روند، زیرا افراد رادیکال مذهبی چنین می‌پندارند که صدای آن‌ها نه تنها به گوش کسی نمی‌رسد، بلکه هویتشان از طرف جهانیان مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است. تک‌صدایی حاکم بر حوزه فرهنگی، تبلیغ ارزش‌های غربی، و تلاش برای جهان‌شمول کردن آن هویت‌های دینی را جریحه‌دار و طرد کرده است؛ از این‌رو، فرد دچار سرخوردگی و انزوا می‌شود، چراکه «با تأیید یک هویت از سوی دیگران است که کنش‌گر به احساسی مثبت دست می‌یابد و در صورت استمرار چنین احساسی است که فرد به ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر که کنش تعاملی در آن رخ داده است پای‌بند می‌شود» (Serpe and Stryker 1987: 58).

در نتیجه، بیش‌تر احتمال می‌رود که هویت مذکور در «خود» فرد قوت گیرد، زیرا هر قدر هویتی بیش‌تر فراخوانده شود، انگیزه فرد جهت پای‌بندی به آن افزایش می‌یابد، اما در شرایطی که هویت مذهبی افراد مورد غفلت واقع شود، دیگر فرد در شرایطی نخواهد بود که درصدد برقرار کردن تعادل میان نقش‌های متعدد ساختاری - مذهبی خود و تفسیر رفتار نقشی دیگران برآید، چراکه دیگر تعاملی میان وی و ساختار اجتماعی - مذهبی صورت نخواهد گرفت. از دیگر سو، نظر بر آن است:

اعتقاد مذهبی در شرایط کثرت‌گرایانه ناشی از جهانی شدن به دشواری حاصل می‌شود. همان‌طور که هویت فرد در طی طریق او در جامعه مدرن در معرض دگرگونی‌های اساسی قرار می‌گیرد، رابطه‌اش با تعاریف نهایی و غایی از واقعیت نیز دچار دگرگونی می‌شود. عقلانیت آگاهی مدرن در جهت تضعیف مقبولیت تعاریف دینی از واقعیت عمل کرده است. از این‌رو، آثار فرایند چندگانه شدن بر دین‌زدایی دست‌درست سایر نیروهای دین‌زداینده در جوامعی که احساس جدایی از خویشتن را تجربه می‌کنند، به‌پیش رفته است. در این مرحله، واقعیت به‌تمامی نامعین شده و مورد تهدید بی‌معنایی قرار می‌گیرد و متعاقباً فرد شاهد سردرگمی و آشفتگی هویتی خواهد بود. نتیجه نهایی

تمامی این تحولات را می‌توان به‌طور ساده چنین بیان کرد: انسان عصر مدرن از این عمیق‌تر شدن وضع «بی‌خانمانی» خویش در رنج است. تجربه کوچ انسان از خویشتن و جامعه خویش با آنچه که به‌خلاف مابعدالطبیعی «کاشانه» موسوم است هم‌بستگی دارد. ناگفته پیداست که تحمل چنین وضعی از نظر روان‌شناختی برای فرد تا چه اندازه دشوار است. چنین وضعی به‌طور طبیعی احساس دل‌تنگی خاص خود را در پی دارد؛ دل‌تنگی برای بازگشت به احساس «بودن در مأوای خود»، برقراری رابطه با جامعه خویشتن و سرانجام جهان هستی (برگر و برگر ۱۳۸۱: ۶۲).

احساسی که برای به‌دست‌آوردن مجدد آن افراد به اعتقادات رادیکال و اعمال افراطی و خشونت‌بار روی می‌آورند.

اثر معلوف خالی از ارجاعات علمی است. او می‌توانست جهت اعتباربخشی به کار خود به تئوری استرایکر رجوع کند و به‌مدد آن، تنوع هویتی را به گوناگونی هویت‌های پایه‌ای تقلیل ندهد. تنوع در هویت‌های برخاسته از نقش‌های اجتماعی به‌معنای فراخواندن تنها یک هویت نیست، زیرا هنگامی که یک موقعیت کنش تعاملی از محدودیت‌های ساختاری رها باشد و یا محدودیت‌ها مبهم باشند، عاملان اجتماعی در انتخاب هویت‌ها از آزادی بیش‌تری برخوردار خواهند بود و در نتیجه بیش‌تر احتمال می‌رود که بیش از یک هویت را فراخوانند.

۴. نتیجه‌گیری

از منظر صوری، ترجمه اثر معلوف از حروف‌چینی ضعیف، نگارش اشتباه واژگان انگلیسی به فارسی، و هم‌چنین وجود اشتباهات دستوری رنج می‌برد؛ رنجی که حتی در سایه عنوان شیوای کتاب و طرح جلد آن، که به‌نیکویی هویت کتاب را به‌نمایش می‌گذارد، به‌سادگی التیام نخواهد یافت. از منظر نقد محتوایی، سیر مطالب از نظم منطقی برخوردار است و خواننده به‌سهولت مفاهیم را درک کرده و دچار سردرگمی و ابهام نمی‌شود. بدین معنا که نویسنده به‌طور صریح مضامین را بیان می‌کند و از گزافه‌گویی پرهیز می‌کند. خاستگاه ایده مرکزی هویت‌های مرگ‌بار تجربه زیسته نویسنده فرانسوی - لبنانی تبار است. از این‌رو، آنچه موجب هم‌راهی خواننده با نویسنده می‌شود، تجربه زندگی روزمره و کنش وی در متن این زندگی است. بدین معنا که نویسنده، در جایگاه فردی که عهده‌دار حداقل دو هویت ملی است، به‌طور عینی و ملموس با تمایزات هویتی و هم‌چنین با افرادی کوتاه‌بین مواجه می‌شود که از منظر ایشان هویت فقط از «یک عنصر» تشکیل شده است؛ دیدگاهی که در

تمنای حفظ «خود» و اثبات‌کردن تفاوتش با سایر هویت‌ها در جنایت‌هایی غوطه می‌خورد که هویت‌های مرگ‌بار را رقم خواهند زد، چراکه برای اغلب مردم هویت گروهی و هم‌چنین قومی به منزله هویتی خودی، که در هر صورت دارای انواع تفاوت‌های فکری، فرهنگی، طبقاتی، زبانی، و اجتماعی با سایر گروه‌هاست، به‌سادگی قابل فهم و تشخیص است. گاه هویتی به یک گروه نسبت داده می‌شود که اعضای آن الزاماً در انتخاب آن نقشی نداشته‌اند. ارائه تعریفی خاص از یک گروه یا اطلاق هویتی خاص بدان‌ها غالباً راه‌بردی سیاسی است که از سوی گروه‌های قدرت‌مندتر به یک گروه زیردست نسبت داده می‌شود. معمولاً گروهی که با عنوان «دیگری» تعریف می‌شود، به صفات ناپسندی متصف خواهد شد. رهبران با برجسته‌کردن تفاوت‌های هویتی و محرومیت‌های ناشی از سلطه یا رقابت گروه با سایر گروه‌ها باعث برانگیخته‌شدن احساسات هویتی می‌شوند و تلاش می‌کنند تا با بهره‌برداری از نیروی اجتماعی حاصل به اهداف سیاسی خود دست یابند. توده‌ها نیز از طریق همانندسازی با گروه خویش در قدرت جمعی گروه و منافع‌ی که امیدوارند در جریان مبارزه نصیبشان شود سهیم می‌شوند. هویت گروهی همواره محملی بسیار خوب برای بسیج سیاسی مردم و پیش‌برد اهداف سیاسی خاص، برای اعضای گروه، نخبگان یا هردو، به‌شمار می‌رود؛ محملی خونین که هویت‌های مرگ‌بار می‌آفریند.

نکته اول در نقد محتوایی اثر، ارجاع‌ندادن مؤلف به نظریه‌های جامعه‌شناختی به‌منظور علمی‌کردن و مستندکردن سخن خویش است. نویسنده در شرح تمامی مباحث فقط به بیان افکار خود پرداخته و از ارجاع علمی غافل بوده است؛ امری که به‌عنوان دومین نقد و در نبود منابع در بخش پایانی کتاب تکرار شده و اعتبار علمی اثر را با مشکل مواجه کرده است.

آن‌چه نویسنده در مسیر تأکید بر گستردگی مرزهای هویتی از آن غافل بوده است «ساخت‌بندی هویت» است که موجب دگرگونی تعریف افراد از هویت شده است. در این معنا، فرد دیگر هویت خودبنیاد را، که زاینده جبر تولد بوده و به وی تفویض شده است، نمی‌پذیرد و خواستار ساختن هویت خود است، نه پذیرش آن. توجه‌نکردن به ساخت‌بندی هویت موجب نادیده‌گرفتن عاملیت و جایگاه بسیار مهم وی در ساختن هویت می‌شود. ساخت‌بندی هویت فرایندی است همیشگی که تا پایان عمر ادامه خواهد داشت و تمامی آن‌چه به‌حکم تولد به فرد تفویض می‌شود اعم از دین، نژاد، زبان، سرزمین، و قبیله تنها عناصری از ساختار بزرگ و پیچیده هویت خواهد بود، نه تمامی آن. هویت یک بار و برای همیشه به فرد داده نشده است، بلکه فرایندی ممتد و همیشگی است که در طول حیات

ساخته می‌شود. محیط اجتماعی به‌منزله عامل معنادهنده به هریک از مؤلفه‌های هویتی از اهمیتی اساسی برخوردار است و می‌بایست، با دوری‌جستن از تحقیر و تبعیض، کرامت انسانی را فارغ از تعلقات گروهی، نژاد، زبان، و دین‌گرایی بدارد تا انسان‌هایی آزاده پرورش یابند که «هویت‌های مرگ‌بار» را برای همیشه از خاطر زدوده‌اند.

نکته چهارم ناظر بر تكثر هویتی و جهانی‌شدن است. اگرچه مؤلف بر این امر تأکید دارد که نباید هیچ هویت و فرهنگی به‌انزوا رانده شود، در بحث یادگیری سه زبان، بر زبان مادری و زبان انگلیسی و ترجیحاً یک زبان اروپایی دیگر تأکید می‌کند که بیان‌گر چیرگی فرهنگ غرب در خلال جهانی‌شدن و اهمیت آن در تمامی سطوح پیشرفت و اندیشه‌ورزی است. جامعه مدرن و جهانی‌سازی فرد را با چشم‌اندازی پیوسته در تغییر مواجه می‌کند، زیرا اکنون انسان‌ها در مدرنیته سیالی به‌سر می‌برند که در آن کنش‌های اجتماعی جاری و متغیر است. بنابراین، افراد به‌طور مداوم ناگزیر به تولید و بازتولید احساسی می‌شوند که درخصوص «خود» دارند. بدین معنا که مجبورند در سرنوشت هویت خویش شک کنند و آن را زیرسؤال ببرند، چراکه ساختارهای سنتی شکل‌گیری هویت دیگر به تأمین امنیت مطلوب افراد جوامع معاصر قادر نیستند.

کتاب‌نامه

- برگر، پیترو و بریجیت برگر (۱۳۸۱)، *ذهن بی‌خانمان*، ترجمه محمد ساوجی، تهران: نشر نی.
- ترنر، جان‌اتان اچ. (۱۳۹۳)، *نظریه‌های نوین جامعه‌شناسی*، ترجمه علی‌اصغر مقدس و مریم سروش، تهران: جامعه‌شناسان.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۹۴)، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: پردیس دانش.
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی هویت ایرانی*، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شایگان، داریوش (۱۳۹۶)، *افسون‌زدگی جدید، هویت چهل‌تکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: فرزانه‌روز.
- شیرمحمدی، ایلناز (۱۳۹۷)، *سوژه و برساخت اجتماعی هویت: مطالعه کیفی زنان دانشجو متولد دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ ساکن شهر تهران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه الزهرا.
- کوزر، لوییس (۱۳۸۶)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹)، *جهان رهاشده: گفتارهایی درباره یک پارچگی جهانی*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی و عبدالوهاب یوسفی، تهران: علم و ادب.

- Bauman, Z. (1998), *Globalization: The Human Consequences*, Cambridge, UK: Polity Press
- Bauman, Z. (2000 a), *Liquid Fear*, Cambridge, UK: Polity Press.
- Bauman, Z. (2000 b), *Liquid Modernity*, Cambridge, UK: Polity Press.
- Bauman, Z. (2004), *Identity*, Cambridge, UK: Polity Press.
- Fuss, D. (1995), *Identification Papers*, New York: Routledge.
- Laclau, E. (1994), "Introduction", in: *The Making of Political Identities*, Ernesto (ed.), London: Verso.
- Serpe, R. T. and S. Stryker (1987), "Stability and Change in Self: A Structural Symbolic Interactionist Explanation", *Soc – Psychol*, no. 50.